

نظام آموزش غربی محصول جدائی علم از دین است

● نظام آموزشی غربی محصول جدایی علم از دین است و بدین ترتیب باید برای اصلاح آن مبانی علوم را بار دیگر بر حقیقت عالم - یعنی معتقدات دینی - بنا کرد. این مفهوم اصلی «وحدت حوزه و دانشگاه» است.

آزاد نیست؛ چه برسد که قبول کند، اصلاً این نظام آموزشی، در جهت «توسعه اقتصادی با روش های معمول» پایه گذاری شده است و «آموزش و پرورش» را نباید به مفهوم مطلق «تعلیم و تربیت» فرض کرد. «آموزش» در جهان امروز دقیقاً به معنای «آموزش کادرهای تخصصی مورد نیاز برای توسعه اقتصادی به روش های معمول» می باشد و حتی اگر روش های دست یابی به توسعه اقتصادی را تغییر دهیم، دیگر این نظام آموزشی بدر نخواهد خورد و با تغییر دادن به غایات و اهداف پرورش است که نظام های آموزشی نیز تغییر خواهد کرد. برای ادراک بهتر این حقیقت می توان دو نظام آموزشی را با یکدیگر مقایسه کرد که اولی بر اساس این حدیث علوی که وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ - باید تلاش تو برای بعد از مرگ باشد - بنا شده و دیگری در جهت «توسعه معاش و تمتع هر چه بیشتر از لذایذ مادی و دنیوی با روش غلبه

خلاصه ای از قسمت قبل و یک توضیح ضروری: این مجموعه مقالات در عین حال که بطور مسلسل ارائه می شود، بطوری تنظیم شده اند که معمولاً هر یک از مقالات آن به تنهایی می تواند مفهوم واقع گردد. فاصله یکماهه در انتشار مجله جهاد، خواه ناخواه، ما را بدین سمت کشانده است که گذشته از حفظ تسلسل محتوای در مقالات دنباله دار، سعی کنیم که حتی المقدور، هر یک از مقالات به تنهایی بتواند مورد استفاده قرار گیرد.

غلبه «اقتصاد» بر سایر وجوه حیات بشر آخرین مطلب کلی بود که در این سلسله مقالات مورد بحث قرار می گرفت. این غلبه و سلطه به تبع مادیگرایی بشر غربی در سراسر نظامات و سازمان بندیهای این تمدن قابل جستجوست و بطور خلاصه تمدن کنونی جهان یک «تمدن مادی» است. در مقالات گذشته به تفصیل وجوه مختلف این «اقتصاد گرایی» یا «دیکتاتوری اقتصاد» را مورد بررسی قرار دادیم. «اقتصاد» - با مفهوم کنونی آن - سلطان بلا منازع عصر جدید و محور تعیین کننده خط مشی های سیاسی، اجتماعی و حتی علمی، فرهنگی و هنری است. نظام آموزشی مدرسه ای و دانشگاهی یکی از تنها مواردی است که در وهله اول مستثنی بنظر میرسد و کمتر کسی در سراسر جهان، از همان آغاز خواهد پذیرفت که نظام آموزشی کنونی جهان نیز از سلطنت اقتصاد

بر طبیعت و تصرف در عالم». نتیجه چه خواهد بود؟ نظام آموزشی نخستین، تشکلی نزدیک به «حوزه های علمیه» پیدا خواهد کرد و دیگری نظامی منطبق بر «مدارس و دانشگاه های کنونی».

نظام آموزشی کنونی تنها در صورتی «نظام تعلیم و تربیت مطلوب» خواهد بود که «توسعه اقتصادی با روش های معمول» به «تکامل روحی و معنوی» بشر منجر گردد. آیا توسعه با مفهوم کنونی آن - به چنین غایتی خواهد رسید و اصلاً برای رسیدن به چنین غایتی است که بنیان گذاری شده است؟ جواب روشن است: خیر، تجربه و تاریخ نیز مؤیدی بر این پاسخ هستند. وضعیت کنونی بشر غربی ناشی از همین سیری است که برای توسعه اقتصادی «در پیش» گرفته است.

«توسعه» و «تکامل» در جهان امروز، دو مفهوم مترادف هستند، اما از نظرگاه اسلام این چنین نیست. در تفکر امروز غرب و تفکری که به تبع غربزدگی در سراسر کره زمین اشاعه پیدا کرده است، تکامل بشر اصلاً در توسعه اقتصادی انگاشته می شود، حال آنکه در اسلام تکامل انسان در رسیدن به مقام «عبودیت» الهی است. «انسان کامل» از نظر ما «عبدالله» است و پرورشش است که رسیدن به مقام عبودیت لزوماً با توسعه معاش همراه نیست.



• ضروریات تمدن جدید اینچنین ایجاب کرده که کودکان در آغاز سنین نوجوانی خویش، با جدا شدن از محیط خانواده و زندگی، در یک سیستم خاص آموزشی تحت تعلیم قرار بگیرند، تا بتوانند مهارت‌های فنی لازم را کسب کنند و مشاغل مورد نیاز برای ادامه حیات این تمدن را برعهده بگیرند.

پیش از آنکه توضیح بیشتری عرض کنم باید
گفت که چه این سیر تحلیلی را بپذیریم و چه
نپذیریم، همه تاریخ‌های تمدن — ویل دورانت،
توین بی و غیره — بر همین مبنا نوشته شده است.

این تحلیل — همانطور که خودشان
می‌گویند — تحلیل تاریخ بر مبنای اقتصاد یا تحلیل
اقتصادی تاریخ است و خود مؤیدی بر همین
حقیقت است که عصر ما، عصر غلبه اقتصاد بر سایر
وجوه حیات بشر است؛ اگر نه چگونه ممکن است
انسان دچار چنین توهمی گردد که تاریخ را صرفاً
بر مبنای احوالات اقتصادی بشر — آنهم با
اصالت دادن به ابزار تولید — تحلیل کند؟

اگر ما به این تحلیل معتقد نباشیم، هرگز نباید
ملل غربی را «ممالک پیشرفته یا متمدنی» بخوانیم،
پیشرفت و ترقی الفاظی مترادف با «کمال» است
و «انسان کامل»، انسانی است که به مقام قرب
رسیده و صاحب صفات و اخلاق خدایی باشد.
«رفاه اقتصادی» حتماً متلازم با «کمال روحی»
نیست و اصلاً این از بزرگترین فریب‌های این
تمدن است که لفظ «اقتصاد» را به معنای کنونی
آن استعمال می‌کنند.

«اقتصاد» ترجمه لفظ Economic است و
در تقسیم‌بندی علوم آنچنانکه ارسطو انجام داده
«تدبیر منزل» یا اقتصاد جزئی از «علم سیاست»
است و کلمه «اقتصاد» از ریشه قصد و به معنای
«میان‌روی و صرفه‌جویی» است. اگر مبنای
«علم تدبیر معاش» را آنچنانکه در نزد قداما مرسوم
بوده بر میان‌روی و اعتدال قرار دهیم، اقتصاد
ترجمه‌ای بسیار مناسب برای لفظ «اکنونی»
است و اگر نه، بسیار شگفت‌آور است اینکه ما
کلمه اقتصاد را برای علمی که امروز بدان اقتصاد
می‌گویند بکار ببریم. امروز مبنای علم معاش
(اقتصاد) نه تنها هرگز بر میان‌روی نیست بلکه

بالمعکس، «صرف بیشتر» نشانه‌ای از پیشرفت
اقتصادی تلقی می‌گردد و اگر هنوز هم بر این علم
— اگر علم باشد — نام «اقتصاد» می‌نهند بر سبیل
«عادت» و از سر «مسامحه و جهل» است.

البته باز هم برای جلوگیری از هر سوء
تفاهمی، باید تکرار کنیم که «رفاه مادی»
فی نفسه امری «مذموم» نیست و حتی حضرت
علی علیه السلام در نهج البلاغه، یکی از وظایف
موالیان و استناداران خویش را تلاش در جهت
توسعه بخشیدن به معاش مردم، قرار داده‌اند؛ اما
مطلب ما این بود که «آیا لزوماً کمال انسانی در
توسعه مادی است یا خیر؟».

گذشته از این آنچه که امروز عنوان «رفاه
مادی» و «توسعه اقتصادی» گرفته صورتی
«افراطی» و غیر معقول از رفاه و توسعه معاش است
و اگر بخواهیم مصفاة و از سر عدالت ارزیابی
کنیم باید آنرا «لذت پرستی و تمتع جوئی و
شکم چرانی» بنامیم.

حال با توجه به آنچه گفته شد می‌توانیم
نتیجه‌گیری کنیم: از آنجا که کمال انسانی لزوماً
در توسعه اقتصادی نیست، اگر ما غایت تعلیم و
تربیت را رسیدن به کمال انسانی بدانیم، نظام
آموزشی کنونی، نه تنها نظامی متناسب و مطلوب
نیست، بلکه در اکثر موارد نتیجه‌ای معکوس دارد.
این سیستم آموزشی فقط برای دستیابی به توسعه
اقتصادی — آنهم با روش‌های معموله — متناسب
است و لا غیر و همانطور که گفتیم اگر روش
دستیابی به توسعه را هم تغییر دهیم، باید نظام
آموزشی یکبار دیگر، تحول پیدا کند.

برای آنکه تصور درست‌تری از موضوع پیدا کنم
باید دو نظام آموزشی «حوزه‌های علمیه» و «سیستم
آموزشی مدرسه‌ای و دانشگاهی» را با یکدیگر
مقایسه کنیم. این مقایسه باید کاملاً از سر ایجاز و
اجمال صورت گیرد، اگر نه این مقاله نمی‌تواند
تحمل و پذیرش آنرا داشته باشد.

پیش از هر چیز بار دیگر باید گفت که معنا و
ریشه همه تفاوت‌هایی که در این دو نظام آموزشی
وجود دارد در «غایت» آنهاست. غایت نظام تعلیم
و تربیت حوزه‌های علمیه، «تفقه در دین و رسیدن
به کمال الهی انسان» است، حال آنکه غایت
نظام آموزشی کنونی تربیت کادرهای تخصصی
مورد نیاز این تمدن می‌باشد. «جدایی این دو نظام
از یکدیگر» به تبعیت از «جدائی دین و علم» در

البته از جانب دیگر نباید پنداشت که
«عبودیت الله» و «توسعه اقتصادی» نقیض
یکدیگر هستند و با هم جمع نمی‌شوند، خیر؛
نمونه‌هایی که در قصص مبارکه قرآن و هم در سیره
اولیاء الله وجود دارد که جامع ایندو بوده‌اند، سؤال
اینجاست که: «آیا توسعه اقتصادی با این
روش‌های معمول به تکامل روحی و معنوی انسان
منتهی خواهد شد یا خیر؟»

جهان غرب را معمولاً «جهان پیشرفته و
متمدنی» می‌خوانند و اطلاق این لفظ — راقیه و
متمدنی — بر کشورهای غربی، در میان ما سابقه‌ای
صدساله و یا بیشتر دارد. از قدیم الایام در کشور ما
«ملل غربی» را «ملل راقیه» می‌خواندند و
«راقیه» اسم فاعل مؤنث از ریشه «رقی» است و
رقی مفهوم برآمدن و صعود و عروج و اوج گرفتن
دارد. «ملل پیشرفته» ترجمه‌ای است که رفته رفته
جانشین کلمه «ملل راقیه» گردیده است و لفظ
«پیشرفت» نیز با معنای تکامل و تعالی قرین
است.

بدین ترتیب نباید گفت که مراد ما از پیشرفت
و ترقی چیزی غیر از تکامل و تعالی است. در تفکر
غربی همواره نوعی «ترقی و تکامل ایجابی» برای
بشر در نظر می‌گیرند که خواه ناخواه اتفاق می‌افتد و
بشریت همواره نسبت به گذشته خویش متکامل‌تر
می‌گردد و از سوی دیگر این ترقی و تکامل ایجابی
نیز در «تکامل ابزار تولید و پیشرفت تکنولوژی»
جلوه می‌کند و تکامل ابزار تولید نیز خود بخود به
«توسعه اقتصادی» منجر می‌گردد. وقتی ما به
جهان غرب، جهان متمدنی و پیشرفته اطلاق کنیم
همه این «سیر تحلیلی» را پذیرفته ایم. آیا شما این
«سیر تحلیلی» را می‌پذیرید؟

تفکر کنونی بشر اتفاق افتاده است. جدائی «دین» از همه امور اجتماعی بشر—اعم از اقتصاد، سیاست، علم و... امری غیرقابل اجتناب است که تفکر کنونی غرب بدان منتهی می گردد و به تبعیت از همین جدائی است که کار حوزه های علمیه صرفاً به تعلیم و تربیت دینی و روحانی اختصاص می یابد.

اکنون بیشتر از یک قرن است که دیگر در حوزه های علمیه، ریاضیات، هندسه، هیأت و نجوم، طب و سیاست تعلیم و تدریس نمی گردد، حال آنکه در قدیم مرسوم جز این بوده است.

توضیحی که در همین جا ذکر آن لازم است اینست که مقصود حقیر از علمی که مذکور افتاد— ریاضیات، هندسه، هیأت و نجوم، طب و سیاست— هرگز آن چیزی نیست که امروزه در دانشگاه ها تدریس می گردد. سیری که بشر غربی در قرون جدید در جهت جدائی علم و دین از یکدیگر پیموده، به تغییری اساسی در مبانی و مفاهیم علم— بمفهوم رایج آن— منجر گردیده است؛ تا آنجا که دیگر نمی توان گفت مقصود امروزی ما از هندسه و هیأت و طب و سیاست و دیگر علوم، همان چیزی است که مورد نظر قدما بوده است.^۱

فی المثل در مورد «طب» نباید پنداشت که علم پزشکی امروز، صورت تکامل یافته طب قدیم است. «علم پزشکی» اصولاً بر «مبانی» دیگری استوار است. در قدیم انسان را از یکسو جزئی از طبیعت و از سوی دیگر جامع همه طبیعت می دانسته اند و بدین ترتیب سعی می کرده اند که «نظم داخلی» بدن انسان را دقیقاً در انطباق با «طبیعت خارج» شناسایی کنند.

براین مبنا انسان را همچون طبیعت خارج صاحب طبایع چهارگانه: گرم و خشک— گرم و تر— سرد و تر— سرد و خشک— می دانسته اند و اختلاط چهارگانه بدن انسان، صفرا و خون و بلغم و سودا را متناظر با این طبایع اربعه قرار می داده اند و سعی می کرده اند از روی نظامی که فی مابین این طبایع چهارگانه در طبیعت موجود است، نظام داخلی بدن انسان را پیدا کنند و بر همان اساس عمل کنند.^۲

این مبنا برخلاف آنچه معمولاً می پندارند، توسط پزشکی امروزه تنها نقض نشده است، بلکه روز بروز حقانیت آن آشکارتر می گردد. بهر تقدیر

● «کار در کارخانه به کارگرانی نیاز دارد که به موقع سرکار خود حاضر شوند و از مقام بالا دستور بگیرند و بدون چون و چرا دستورات را اجرا کنند. در نهایت کارخانه به زنان و مردانی احتیاج دارد که غلام حلقه به گوش ماشین یا اداره باشند و کارهای فوق العاده یکنواخت و تکراری را بی چون و چرا انجام دهند.

بنابراین از اواسط قرن نوزده به بعد با هجوم موج دوم— موج تکنولوژی— از کشوری به کشور دیگر پیشرفتی در امر آموزش و پرورش حاصل شد. کودکان از سنین پائین تر مدرسه را آغاز میکردند و سال تحصیلی طولانی تر و طولانی تر می شد.»

«پزشکی امروز» را هرگز نمی توان همان «علم طب قدیم» دانست. طب قدیم دقیقاً بر مبانی حکیمانه ای منشأ گرفته از دین اسلام استوار بوده است. و بدین ترتیب امکان تعلیم و تدریس آن در حوزه های علمیه وجود داشته، حال آنکه بین پزشکی امروز و مبانی اعتقادی و فلسفی ما پیوندی اینچنین وجود ندارد. این حرف را بعنوان سرزنش تلقی نکنید؛ مقصود حقیر بیان این نکته است که چرا دیگر امکان تدریس این علم در حوزه های علمیه وجود ندارد. آنچه در زمینه علم طب و پزشکی امروز گفتم درباره همه علوم دیگر حتی ریاضیات و هندسه نیز صادق است. همه این علوم در گذشته بر مبانی دیگری استوار بوده اند و فی مابین آنها و مجموعه اعتقادات مذهبی و فلسفی انسان پیوندی کامل برقرار بوده است. این پیوند اکنون بریده شد و به اعتقاد حقیر این انقطاع نه بعلت «تخصصی شدن علوم» بلکه بعلت «جدائی علم و دین» از یکدیگر حاصل شده است. «تخصصی شدن علوم» خود معلول همین جدائی است و البته پر روشن است که اگر این تخصصی شدن بیش از حد اتفاق نمی افتاد هرگز بشریت به تکنولوژی امروز دست نمی یافت.

پیوند بین حوزه و دانشگاه، پیوند بین دین و علم است و در این پیوند، این «دین» نیست که باید

«توجیه علمی» پیدا کند بلکه «علم» باید بار دیگر خود را بر مبنای حقیقت عالم استوار دارد. بر همین اساس می توان گفت که «نظام آموزش دانشگاهی» نظامی «عرضی» است. فی مابین مواد متعدد درسی در نظام آموزشی کنونی «پیوندی طولی» وجود ندارد، حال آنکه در نظام تعلیم و تربیت حوزه های علمیه همه علوم در پرتو خورشید حکمت الهی تفسیر و تبیین می گردند. پیوند طولی بین علوم در نظام آموزشی کنونی گم شده است و دیگر هیچ «روحی» وجود ندارد که این «اعضاء پراکنده» را به یکدیگر پیوند دهد. فیزیک، شیمی، ریاضیات، ادبیات، سیاست، اقتصاد، فلسفه و معارف اسلامی در عرض یکدیگر قرار گرفته اند و دانشجویی تواند بدون آنکه در ذهن خویش، پیوندی طولی بین این مواد درسی پراکنده برقرار کند و جایگاه هریک را در مجموعه اعتقادات خویش بداند، هریک از این مواد را دنبال کند.

در مغرب زمین نیز پیش از رنسانس (در قرون وسطی) «همه علوم» در پرتو «فلسفه» قرار داشتند، اما امروز فلسفه نیز اگر «تبیین علمی» پیدا نکند در زمره لا طائلات قرار می گیرد و بدین ترتیب، نهایتاً فلسفه به «متدلوژی علوم» تبدیل می گردد. «علوم انسانی» نیز نمی توانند این اجزاء پراکنده را به یکدیگر بچسبانند چرا که علوم انسانی نیز اگر «صورت ریاضی» پیدا نکنند، «فرمول» نشوند، «مبنای آماری» نداشته باشند و «تبیین علمی» نگردند، مورد اعتنا واقع نمی شوند. «فرمول گرائی» از صفات ذاتی علوم جدید است و فرمول «قاعدہ ای ریاضی» است. «ریاضیات»— بمفهوم جدید آن— مدخل همه علوم، حتی علوم انسانی است. علوم انسانی هم گذشته از آنکه بر پایه «آمار و احتمالات» بنا شده اند و بدین ترتیب صورتی ریاضی دارند، هرگز متعرض «ماهیت انسان» نمی شوند و البته این یکی از صفات اساسی علوم جدید است که اصلاً به «ماهیات امور و اشیاء» کاری ندارند. بگذارید بار دیگر در اینجا عرض کنم که حقیر مخالف علوم و تکنولوژی جدید نیستم و آنچه می گویم، اگر چه ممکن است ظاهراً به مخالفت با علم و تکنولوژی تفسیر شود اما این چنین نیست. مقصود اینست که آنچنان که عدالت اقتضاء دارد، هر چیز درست در جای خویش قرار گیرد و قدر حقیقی خود را پیدا

کنند، نه بیشتر و نه کمتر.

علوم جدید («مجموعه‌ای از دانستی‌ها») هستند که با «روش متناسب خویش»، به‌همراه «تکنولوژی» که «ابزار متناسب این روش» را در اختیار قرار می‌دهد، در کار غلبه بر طبیعت و تصرف در آن هستند. اگر در جستجوی «شان حقیقی» علم و تکنولوژی باشیم، باید در همین حد بسنده کنیم و به علم و تکنولوژی نه آنچنانکه علم پرست‌ها و پزیشیویست‌ها قائل هستند، شان الهی بدهیم و نه منکر اهمیت آن شویم، بلکه بدانیم که جایگاه حقیقی این علوم چیست و درست در همان جا که باید از آنها استفاده کنیم. نظام آموزشی کنونی داری نقائص و اشکالات دیگری نیز هست که فرع بر آن نقص و مشکل کلی است که عرض شد، ایوان ایلچ و دیگر کسانی که «آموزش فارغ از مدرسه» را طرح می‌کنند بیشتر بر این نقائص فرعی است که تکیه می‌کنند. ایلچ می‌گوید:

[«تعلیم و تعلم مسئولیت‌هایی فردی اند. کسی که درس می‌دهد یا درس می‌گیرد باید احساس مسئولیت فردی کند، نه آنکه برای انجام وظیفه اداری، یا دست یابی به مدرک، هر برنامه تحمیل شده‌ای را بخوراند یا بخورد. هیچ نوع انقلاب آموزشی ممکن نیست مگر آنکه نخست در مفهوم کسب دانش دگرگونی حاصل شود. و تنها با بازیافتن این احساس مسئولیت است که می‌توان به از خود بیگانگی جدیدی که عبارت از: جدائی آموزش و زندگی» است، پایان داد. پس آنچه لازم است انجام شود ایجاد رابطه‌ای میان انسان و محیط اطراف اوست بنحوی که این رابطه منبع آموزش باشد»]^۲

تعلیم و تعلم در نظام حوزه‌های علمیه، مسئولیت‌هایی فردی هستند که انسان در برابر خداوند بر عهده می‌گیرد و این راه، افقی بسیار فراتر از آرمانهای ایلچ را در پیش رو دارد. حال آنکه در نظام آموزش رایج، آنچه که دانش آموز یا دانشجو را وادار به تحصیل می‌کند، اینست که «تحصیل مزایای اجتماعی فقط در برابر مدرک تحصیلی است.»

«جدائی آموزش از زندگی» نیز همان ایرادی است که در آغاز کار انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها بیشتر از همه مورد تأکید بود. دانشجویان مسلمانی که انقلاب فرهنگی را آغاز

● علوم انسانی هم گذشته از آنکه بر پایه «آمار و احتمالات» بنا شده‌اند و بدین ترتیب صورتی ریاضی دارند، هرگز متعرض «ماهیت انسان» نمی‌شوند و البته این یکی از صفات اساسی علوم جدید است که اصلاً به «ماهیات امور و اشیاء» کاری ندارند.

● «هیچ نوع انقلاب آموزشی ممکن نیست مگر آنکه نخست در مفهوم کسب دانش دگرگونی حاصل شود و تنها با باز یافتن این احساس مسئولیت است که میتوان به از خود بیگانگی جدیدی که عبارت از جدایی آموزش و زندگی است پایان داد.»

کردند، می‌خواستند با «تلفیق کار و آموزش»، این نقص را برطرف سازند و نظام آموزش دانشگاهی را به «مردم» نزدیک سازند. «طرح کاد» در دبیرستانها نیز با همین نیت پا گرفته است، حال آنکه اشکال اساسی از جای دیگر است.

نظام آموزشی غربی محصول جدائی علم از دین است و بدین ترتیب برای اصلاح آن باید مبانی علوم را بار دیگر، بر حقیقت عالم—یعنی معتقدات دینی—بنا کرد. این مفهوم اصلی «وحدت حوزه و دانشگاه» است. اجازه بدهید بازهم متذکر شوم که مفهوم اینکار—یعنی پایه‌گذاری مبانی علوم بر حقیقت عالم—این نیست که فی‌المثل با زبان فیزیک یا شیمی به اثبات وجود جهان آفرین و یا تبیین معتقدات مذهبی بپردازیم، دین از این اثبات و تبیین‌ها بی‌نیاز است.

اعتراض دیگر ایوان ایلچ و هم‌فکران او بر «اجباری بودن نظام آموزشی مدرسه‌ای» است. شاید بهتر می‌بود بجای کلمه «اجباری» لفظ

«ایجابی» را قرار می‌دادیم، چرا که «مدرسه رفتن» اجباری نیست، اما «مجموعه شرایط اجتماعی» «ایجاب»

می‌کند که همه به مدرسه بروند و کسی نتواند از آن سر پیچی کند.

وقتی حق حیات اجتماعی و مزایای آن تنها به کسی اعطا می‌شود که مدوسه و دانشگاه رفته باشد خودبخود پذیرش نظام آموزشی کنونی و گردن نهادن بدان، با «نوعی اجبار» همراه می‌گردد.

ایوان ایلچ توجه ندارد که ایراد اصلی متوجه سیستم آموزشی نیست. پرروشن است که هر تمدنی برای پایدار ماندن ناچار است مجاری آموزش و پرورش را تنها در جهت تأمین نیازهای خویش باز بگذارد و دیگر راه‌ها را، مسدود و محدود کند. اگر ایرادی هست متوجه تمدن غربی است که نیازهای تخصصی خویش را از طریق این سیستم آموزشی برآورده می‌سازد.

هرآدم منصفی با کمی تحقیق خواهد پذیرفت که این نظام آموزش مدرسه‌ای و دانشگاهی با این صورت و کیفیت زائیده انقلاب صنعتی است. حتی آدمی مثل الوین تافلر نیز که پاسدار تمدن غرب و مداح بی‌جیره و موجب امپریالیسم آمریکاست، در کتاب موج سوم صفحات ۴۱ و ۴۲ می‌نویسد:

[با انتقال کار از مزارع و منازل به کارخانه‌ها می‌بایست کودکان را برای زندگی و کار در کارخانه آماده ساخت. صاحبان اولیه معادن، کارخانه‌ها و آسیابها در انگلستان در حال صنعتی شدن دریافتند که تقریباً تربیت افراد بالغ اعم از روستائیان یا افراد شاغل در صنایع دستی برای کار مفید در کارخانه غیر ممکن است (بنابراین باید به سراغ کودکان رفت و آنانرا از کودکی برای کار مفید در کارخانه‌ها آماده کرد). آماده ساختن جوانان برای نظام صنعتی بسیاری از مشکلات بعدی این نظام را بمقدار معتنا بهی حل می‌کرد. در نتیجه ساختار مرکزی دیگری برای جوامع موج دوم بوجود آمد که همانا آموزش و پرورش همگانی بود. آموزش و پرورش همگانی که بر پایه مدل کارخانه طرح ریزی شده بود خواندن، نوشتن، حساب و قدری تاریخ و موضوعات درسی دیگر را



● غایت نظام تعلیم و تربیت حوزه های علمیه، «تفقه در دین و رسیدن به کمال الهی انسان» است، حال آنکه غایت نظام آموزشی کنونی تربیت کادرهای تخصصی مورد نیاز این تمدن می باشد.

● وقتی حق حیات اجتماعی و مزایای آن تنها به کسی اعطا می شود که مدرسه و دانشگاه رفته باشد، خودبخود پذیرش نظام آموزشی کنونی و گردن نهادن به آن، با نوعی «اجبار» همراه میگردد.

● از آنجا که کمال انسانی لزوماً در توسعه اقتصادی نیست، اگر ما غایت تعلیم و تربیت را رسیدن به کمال انسانی بدانیم، نظام آموزشی کنونی، نه تنها نظامی متناسب و مطلوب نیست، بلکه در اکثر موارد نتیجه ای معکوس دارد.

یاد می داد. این «برنامه درسی آشکار» بود، اما در پشت آن یک «برنامه درسی نهانی» که چندان آشکار نبود وجود داشت که اساسی تر بود. این برنامه که هنوز هم در اغلب کشورهای صنعتی معمول است مشتمل بر سه درس است:

درس وقت شناسی، درس اطاعت و درس کار تکراری طوطی وار. کار در کارخانه به کارگرانی نیاز دارد که، بخصوص در مورد کار زنجیره ای، بموقع سرکار حاضر شوند و از مقام بالا دستور بگیرند و بدون چون و چرا دستورات را اجرا کنند. در نهایت کارخانه به زنان و مردانی احتیاج دارد که غلام حلقه بگوش ماشین یا اداره باشند و کارهای فوق العاده یکنواخت و تکراری را بی چون و چرا انجام دهند.

بنابراین از اواسط قرن نوزده به بعد با هجوم موج دوم (منظور موج تکنولوژی است) از کشوری به کشور دیگر پیشرفتی در امر آموزش و پرورش حاصل شد. کودکان از سنین پائین تر مدرسه را آغاز می کردند و سال تحصیلی طولانی تر و طولانی تر می شد. (در آمریکا سالهای ۱۸۷۸ و ۱۹۵۴ در حدود ۳۵ درصد بر طول سال تحصیلی افزوده شد) و نیز بدون وقفه برسالهای تحصیلی اجباری افزوده گردید.

الوین تافلر بالاخره در پایان صفحه ۴۲ نتیجه می گیرد:

[اگر همه مطالب فوق را با هم بررسی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که خانواده هسته ای و مدارس بشیوه کارخانه، جزئی از نظام یکپارچه واحدی را تشکیل می دهند که جوانان را برای نقش هایشان در جامعه صنعتی آماده می سازد.]

نظام صنعتی کنونی در سراسر جهان، برای آنکه نیازهای تخصصی خویش را برآورده سازد، «سیستم خاص را برای آموزش و پرورش» تشکیل بخشیده است که امروزه در مدارس و



دانشگاههای سراسر جهان اعمال می گردد. ضروریات تمدن جدید اینچنین ایجاب کرد که کودکان در آغاز سنین نوجوانی خویش، با جدا شدن از محیط خانواده و زندگی، شانزده تا هیجده سال و در بعضی موارد باز هم بیشتر در یک سیستم خاص آموزشی تحت تعلیم قرار بگیرند، تا بتوانند مهارت های فنی لازم را کسب کنند و مشاغل مورد نیاز برای ادامه حیات این تمدن را برعهده بگیرند.

بدین ترتیب هرگز نباید آموزش و پرورش را در سیستم کنونی آن مفهوم عام و مطلق تعلیم و تربیت قلمداد کرد. در یک تمدن فرضی دیگر متناسب با تفسیر «اهداف و نیازها»، سیستم آموزشی از نخستین چیزهایی است که تحول خواهد پذیرفت. بررسی ماهیت علوم و تکنولوژی نیز نشان خواهد داد که همین تناسب واحد زیادی در ادراک بشر جدید از «مفهوم علم» هم صادق است و فی المثل اگر بشر یکباره میل به «غلبه بر طبیعت در جهت

تمتع بیشتر از نعمات آن» را از دست بدهد، ارزش علوم رسمی امروزی یکباره تاحد «دانستنی هایی نه چندان مفید» سقوط خواهد کرد.

اما قبل از ورود در بحث بررسی ماهیت علوم جدید و تکنولوژی، باید بینش ما نسبت به تمدن جدید از این گرداب اطلاعاتی و این شبکه دروغین اطلاعات کلیشه ای و استانداردهایی پدید کند، تا بتوانیم با حقیقت بینی به بررسی ماهیت علوم رسمی بپردازیم. بنابراین مباحث آینده ما به شناخت تمدن غربی و چگونگی پیدایش آن اختصاص خواهد یافت.

زیرنویس:

- ۱- این مطلب را انشاء الله مفصلاً در بررسی ماهیت علم، مورد بحث قرار خواهیم داد.
- ۲- به کتاب «طب سنتی ایران»، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی - ۱۳۶۲ - مراجعه کنید.
- ۳- آنچه از ایوان ایلیچ نقل می شود، منقول از کتاب «قتل عام پزشکی در پزشکی آفت زار» ترجمه و تألیف شیخاوندی می باشد.

